

.....  
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین  
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین  
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

این امروز یادم رفته کتاب دعائم الاسلام را نیاوردم، با یک کتاب دیگه اشتباه شده.

به هر حال دیروز عبارت، اگر آقایان کسی از این دستگاه ها دارند که متن دعائم را داشته باشد بخوانند که من توضیحاتی عرض  
بکنم. دیروز ما متن دعائم الاسلام را که در جلد ۲، عرض کردیم در این کتاب دعائم الاسلام. من دیروز عرض کردم یعنی بحث های  
گذشته، امروز هم قبل از بحث، انصافا این کتاب دعائم الاسلام یک امتیاز اساسیش این است که سعی کرده قانون بنویسد برای دولت  
نه برای این که مثلا یک جامعه ای فقط مذهبی باشد و همه هم از روایات اهل بیت باشد، خیلی کم دارد غیر روایات و طبیعتا هم  
روی مصادری اعتماد کرده که خیلی هایش محل اشکال پیش ماست و مصادری هم در اختیار ایشان بوده که در اختیار ما نیست یعنی  
فعلا اگر هم در واقع اصحاب نقل کردند بعنوانه در اختیار ما نیست یا اگر بوده اصحاب کلا از او نقل نکردند که یکی از کتاب های  
بسیار بسیار مهم همین السنن و القضايا و الاحکام که گفته شده تقریبا اولین تالیف در دنیای اسلام است. این به امیرالمومنین نسبت  
داده شده، همان سه سالی که در کوفه بودند به ایشان به عنوان کتاب علی به ایشان نسبت داده شده است. عرض کردم این کتاب  
زمان امام صادق بین شیعیان منسوخ شد و ازش نقل نشد لکن بین اسماعیلی ها موجود بود من جمله خود قاضی نعمان صاحب دعائم  
از این کتاب نقل می کند و در کتاب ایضاح چون سندش را به این کتاب می آورد دو سه تا سند هم دارد و سندی که ایشان می آورد  
عین سند شیخ طوسی است، پیش ما هم هست به سند معتبر لکن اصحاب ما از این کتاب نقل نکردند. یک چیز مختصرش را نقل  
کردند که آن هم بحث های خاص خودش را دارد اما ایشان از کتاب نقل می کند، از این کتاب نقل می کند.

پرسش: زمان حضرت منسوخ شده

آیت الله مددی: بله شواهد ما نشان می دهد که زمان امام صادق این کتاب منسوخ می شود، منسوخیش هم به این معنا که شاید امام صادق نظرشان این بوده که بعضی از احکامی که در این کتاب هست حالا یا نسبتش ثابت نیست چون عرض کردم آن اول کتاب یک مشکل دارد، البته زمان امام صادق نه امام باقر کتاب رسماً به عنوان مصدر علم زیدیه قرار می گیرد یعنی کتاب صفت مذهبی به خودش می گیرد، حتی نقل شده که عبدالله ابن حسن که زمان امام صادق زیدی ها دور برش جمع شدند، حالا یا خودش را امام می دانسته یا بچه اش را، وقتی ازش سوال می کردند به بچه اش می گفت هات کتاب علی، از آن جا این حکم را در می آورد، این را نجاشی نقل می کند و این کتاب توسط امام صادق منسوخ می شود و بعد ها اصحاب ما هم نقل کردند اما فقط به مجرد نقل، و إلا کتاب دیگه یواش یواش از میراث های حدیثی ما خارج می شود، این کتاب به ابورافع هم نسبت داده شده، به خود امیرالمومنین هم نسبت داده شده، به آن حارث ابن عبدالله اعور حمدانی نسبت داده شده، به افرادی نسبت داده شده است

پرسش: کتاب های مختلف نبوده؟

آیت الله مددی: امام می خواستند بگویند این کتاب ثابت نیست، مشکل است

پرسش: بعدش که ثابت است

آیت الله مددی: روشن نیست، آن هم روشن نیست، اصلاً می گویم ابهام دارد که نویسنده اصلی کتاب ابورافع است، اگر ابورافع باشد از مصری هایی بوده که زمان پیغمبر بوده

پرسش: کاتب است

آیت الله مددی: بله کاتبند، بچه هایش کاتب امیرالمومنین هستند.

علی ای حال بعداً در خود سند کتاب هم اسم ها یک مقداری جابجا شد، به حارث اعور هم نسبت داده شده، حارث ابن عبدالله حمدانی به ایشان هم، چون حارث اضافه بر این که نوشتن بلد بود ریاضیات هم بلد بود، این بین اصحاب کم بود، مرد دانشمندی بود، حارث ابن عبدالله اعور حمدانی، به غیر ایشان هم نسبت داده شده. حالا چون راجع به این کتاب بحث ها خیلی زیاد است، این کتاب فعلاً آثار

.....  
خاص خودش را دارد اما صاحب دعائم از این نقل می کند، در دعائم هم از این موجود است، ما در محل خودش مواردش را ذکر کردیم حالا فعلا طول می کشد. این کتاب شرحی دارد که فعلا جایش این جا نیست.

اما می خواهم این نکته را عرض بکنم که مصادری که در اختیار قاضی نعمان بوده که الان در اختیار ما نیست یا بین اصحاب ما بوده و بهش اعتماد نکردند یعنی ما از این کتاب خود قضایا به سندی که به امیرالمومنین برگردد الان در کتب نداریم. همان هایی که به اصطلاح محمد ابن قیس عن ابی جعفر، این هم از همان کتاب است، گزینشی از آن داریم، گزینه هایی از آن داریم، قسمت هایی از آن کتاب داریم که توسط محمد ابن قیس عن ابی جعفر نقل شده است. ظاهرا زمان امام صادق کلا دیگه متروک شده، عرض کردم شان این کتاب، احتمال هم دارد چون مرحله اجرائی بوده، قضایا توش بوده، بیشتر امام رعایت تقیه را کرده باشند، این احتمال دارد.

به هر حال این کتاب و کتاب های دیگر، عرض کردم شما الان کتاب شفعه وسائل را نگاه بکنید خیلی کم حدیث دارد، حالا خیلی راحت مقارنه بفرمایید خیلی راحت ، کتاب شفعه وسائل را نگاه بکنید خیلی کم. اما کتاب الشفعه جامع الاحادیث را نگاه بکنید بیشتر دارد، خیلی دارد. آن احادیث زیادیش هم تماما از دعائم است و دعائم هم از امام صادق نقل می کند. ما الان در مصادر خودمان آن احادیث را از امام صادق در شفعه نداریم، خب می دانید که شفعه یکی از مسائل اجتماعی بوده، در شهرسازی محل ابتلا بوده مخصوصا ما در فقه اسلامی موارد شک در شبهه کم نیست، یکیش همسایه است، اگر همسایه انسان خانه اش را فروخت آیا حق شفعه دارد یا نه؟ معروف در فقه حنفی دارد و در ما ندارد، همسایه حق شفعه ندارد، شریک دارد ولی مسئله این است که دو تا شریکند، سه تا شریکند، دو تا شریک دارند، الی آخره. مسائل شفعه چون مسائل شهرسازی است و به شهر و اداره جامعه بر می گردد نه فقط شهر، حالا ممکن است باغی باشد، بستانی باشد، امور اجتماعی مهمی برایش مترتب است، ما چون ابتلای اجتماعی نداشتیم اصحاب ما نیاورند اما اسماعیلی ها به هر حال حکومتی را تشکیل دادند، خوب دقت بکنید! و در تشکیل حکومت حرفشان این بود که ما می خواهیم فقه اهل بیت را جاری بکنیم، اهل بیت هم یعنی از امام صادق به بعد تا رسول الله.

در شیعه نه از امام عسگری هم داریم مثلا توقیعات حمیری از حضرت مهدی سلام الله علیه است لذا خواهی نخواهی دایره آن ها از دایره ما مضیق تر می شود، محدود تر می شود. با این همه انصافا و مرد ملایی هم هست، در قاعده فراغ عبارات ایشان را خواندیم خیلی با دقت و با ظرافت خیلی فوق العاده است، نمی شود انکار کرد.

عرض کردم انصافا کتاب جالبی است، کتاب خوبی است و بالمقایسه با این کتاب ما در طول دوران تشیع تا الان که الان ما همان ابتلای اسماعیلی ها را الان هم داریم. یک کتاب بنویسیم یک دوره فقه که جنبه اجتماعی و حکومتی هم داشته باشد و عینا از روایت باشد هنوز هم ما نداریم، تا این لحظه ای که من الان خدمتتان نشستم ما این را نداریم مثل دعائم نداریم که تماما روایات اهل بیت باشد و مربوط به مسائل اجتماعی و اداره جامعه باشد و کرارا عرض کردم بالاخره حکومت اسماعیلی یکی از حکومت های مقتدر تاریخ اسلام است، نه این که به خاطر این که چون ما شیعه هستیم آن ها هم شیعه هستیم، یعنی حکومت زیدی به این اقتدار نیست، حکومت خوارج به این اقتدار نیست، هیچ حکومتی غیر از حکومت متعارف اهل سنت هیچ حکومتی به اقتدار حکومت اسماعیلی ها نبود. بله حکومت شیعی در ایران بعد از صفویه حکومت مقتدری بود.

پرسش: آل بویه؟

آیت الله مددی: آل بویه نه نتوانست چون آل بویه بالاخره حاکم را نگه داشتند، خلیفه بغداد سر جایش بود. بر خلیفه مقدم بودند، دستور می دادند، آن ها خلیفه را نگه داشتند و این ها دقیقا مخالف خلیفه بودند و متأسفانه دست به کشتار یعنی ترور هم زدند. الان هم هنوز تقریبا می شود گفت بزرگترین تروریست های تاریخ بشری این ها هستند، همین اسماعیلی های مصر و ایران هستند. خیلی ترور کردند و حکومتشان هم بالاخره ۲۷۰ سال یک حکومت مقتدر در مصر تاسیس کردند. عرض کردم این حکومت اقتدارش به این جا رسید که یک سال تمام دنیای اسلام را زیر نفوذ گرفتند، از سال ۴۹، ۵۰، ۵۱ یا ۵۲ است تمام دنیای اسلام زیر نفوذ حکومت مصر بود. همین آمدن بساسیری در بغداد. البته خب خلیفه بغداد را که برداشتند در تمام نماز جمعه ها خطبه را به نام خلیفه مصر می خواندند، المستنصر بالله، الامام المستنصر ظاهرا. خطبه به نام ایشان خوانده می شد، تا یک سال، یک سال و خرده ای به نام خلیفه

عباسی القائم بامر الله خطبه خوانده نمی شد. دیگه چون نامه نوشت به سلجوقی ها، به منطقه بخارا، منطقه ماوراء النهر، این ها به کمک او آمدند و به خاطر این که شیعه در بغداد می گفتند با اسماعیلی ها که قریب المخرج اند با هم رفیقند به محله شیعه نشین بغداد هم حمله کردند که شیخ نجف رفت. هجومی که می گویند به بغداد شد و شیخ رفت این هجوم مغول نیست، این ۴۵۰ است تقریباً، این هجوم سلاجقه به بغداد است. این که بساسیری و فتنه بساسیری می گویند بساسیری نسبت به فسا، شهر فسا در اطراف شیراز است چون نسبت به فسا یا فسائی است یا فسوی یا بساسیری است علی خلاف القاعدة. ایشان چون اهل این منطقه بود بهش بساسیری می گفتند

علی ای حال این نکته را خوب دقت بکنید یعنی اقتدار این ها تا این جا بود دیگه و انصافاً خب حکومتشان گاهی تا شام و این ها کشیده می شد، شمال آفریقا.

علی ای حال یک حکومت مقتدر و در عین حال یک حکومت علمی هم هست مثلاً رسائل اخوان الصفا را به اسماعیلی ها نسبت می دهند. اخوان الصفا در آن زمان نماینده روشنفکری دینی بود که هم سعی می کردند روایت را بیاورند و هم علم را، فیزیک و شیمی و نجوم و ریاضیات را ترویج بکنند. چون عده ای از علما مخصوصاً این اشاعره با هر چه که ضد دین بود مخالف بودند می گفتند این علوم مثلاً فلسفه من در آوردی است، فیزیک و ریاضیات علوم کفری است مثلاً. علی ای حال اسماعیلی ها انصافاً در این جهات فوق العاده بودند، نمی شود این مطلب را انکار کرد. غرض یک حکومت خیلی مقتدری را درست کردند و فقهبانان و نظام اجتماعیشان همین کتاب دعائم بود. اگر آقایان دعائم دارند بخوانند تا من معنا بکنم

عرض کردیم ایشان دارد که رُوینا عن جعفر ابن محمد عن ابیه عن آبائه، عن علی قال رسول الله.

ببینید خدمتتان عرض کردم این حدیث که چهار قطعه دارد و قسمت دارد که عرض کردیم عبدالله پسر عمرو عاص نقل می کند تیکه تیکه هایش هم غیر عبدالله نقل می کند مثلاً نهی عن بیع فی بیعین، به نظرم این را از ابوهریره هم دارد. نهی عن بیع ما لیس عندک

این را حُکیم ابن حزام هم دارد. إن رسول الله قال لا تبع ما ليس عندك. لکن الان در ذهنم عن علی یادم نمی آید. حالا چون این جا عن علی است.

پرسش: جامع الاحادیث

آیت الله مددی: نه جامع الاحادیث نه، خود دعائم

یکی از حضار: أنه نهی عن شرطین فی بیع واحد

آیت الله مددی: بله

من دیروز عرض کردم اولاً روایت جعفر ابن محمد عن ابیه عن آبائه بود. عرض کردم در روایات ما این نیامده، یکی از آقایان بعد از درس فرمودند در کتاب صدوق در مناهی النبی آمده، عن جعفر عن آبائه عن ابیه عن آبائه عن النبی، قال نهی النبی .. و البته این معنا که صاحب دعائم این حدیث را دیده باشد احتمالش هست، نمی شود انکار کرد، جای انکار نیست. ایشان مثلاً کتاب صدوق را دیده باشد خیلی بعید است، فوق العاده بعید است. این حدیث را دیده باشد حدیث مناهی النبی، حدیث مناهی النبی به اصطلاح امروز ما تقریباً یک، با اصطلاح آن زمان کُرّاس می گفتند، یک جزوه بوده، حدود ده صفحه، پانزده صفحه، یک حدیث طولانی بوده نهی النبی عن کذا، این را مرحوم صدوق در اول جلد چهار فقیه که الان چاپ شده قبل از باب حدود و دیات آورده. ظاهرش هم بهش اعتماد کرده، ظاهراً صدوق به این حدیث اعتماد کرده است.

البته حدیث نکاتی دارد من یکی دو تا نکته اش را الان عرض میکنم، یکیش این که همین طور است، آن عن جعفر عن ابیه، آیا صاحب دعائم، البته دعائم با فقیه هم زمان اند، فقیه مرحوم صدوق وفاتش بیست سال بعد از دعائم است اما هیچ با هم تلاقی ندارند. آن آقا رئیس یعنی فقیه اسماعیلی ها در مصر است ایشان فقیه شیعه در قم است، اصلاً هیچ ربطی به هم ندارند. سفر هایی هم که صدوق دارد مصر توش نیست، سفر های صدوق مثلاً تا بغداد و احتمالاً حج و این ها باشد، از این ور خراسان زیاد، تا بلخ، اسم می

برد دخت بلخ و این ها. این ور نیشابور و بعد تا خراسان قدیم برویم، از این طرف رفته اما این که به مصر یا شام رفته باشد الان در ذهنم نیست در سفرهای صدوق.

پرسش: ۳۶۰ نوشته

آیت الله مددی: حالا به هر حال احتمال، بغداد که رفته ۳۵۲، دو بار رفته، ۵۳ و ۵۴

پرسش: نجاشی اسم نمی برد، شاید کتاب نوشته

آیت الله مددی: بعید است، کتاب نوشته، چون نجاشی اسم من لا یحضر را هم نمی آورد.

علی ای حال دقت بفرمایید این ها در یک زمان اند، این جزوه، من اسمش را مناهی نمی گذارم، یک جزوه ای بوده یک کسی از علمای اخباری مسلک، این در شرح حالش در کتب اهل سنت هم نوشتند محمد ابن زکریا الغلابی الاخباری. اولاً من خواندم غلابی چون دیدم خیلی از شیعه ها غلاوی می خوانند، غلط است، صحیحش غلابی است، غلابی به فتح غین و تخفیف لام. یک عشیره ای از قبائل بصره است حتی نجاشی می گوید در غیر بصره نیستند، غلابی منحصر در بصره هستند. علی ای حال یکی از عشائر بصره بوده. این محمد ابن زکریا معروف است یعنی انسان مجهولی نیست. ظاهراً ایشان این جزوه را نقل کرده. حالا اسم می برد این جزوه بوده یا نبوده من نمی دانم اسمش چه بوده، مرحوم صدوق به نام مناهی النبی، فعلاً به مناهی النبی معروف شده. یک جزوه ای است حدود ده صفحه، دوازده صفحه نهی النبی عن کذا و کذا، توش هم بعضی اوامر هم هست، همه اش نهی نیست، از اول تا آخرش نهی نیست، و امر رسول الله بکذا، و قال مؤذن این طور، به نظرم در فضل اذان هم دارد.

علی ای حال معروف شده در اصطلاح ما به مناهی النبی لکن عرض کردم اگر اسم دقیقش را بخواهیم جزوه ای است که محمد ابن زکریای غلابی ایشان از یک انسانی نقل می کند که نمی شناسیم به نام شعیب ابن واقد، البته خود این نقل ایشان علو اسناد دارد چون ایشان متوفای ۲۹۸ است، این غلابی متوفای ۲۹۸ است و امام صادق هم ۱۴۸ یعنی ۱۵۰ سال فاصله دارد، آن وقت با فاصله ۱۵۰

سال به دو واسطه از امام نقل بکند خب یکمی علو اسناد دارد. ایشان از شعیب ابن واقد از حسین ابن زید عن ابی عبدالله. این جوری نقل می کند.

طبعا روایت به لحاظ سندی مشکل دارد، شعیب ابن واقد کلا روشن نیست، نسخه ای هم که در اختیار شیخ صدوق بوده از شخصی به نام عبدالعزیز ابن محمد ابهری، ایشان را هم نمی شناسیم، استاد صدوق را هم نمی شناسیم. این شخص چون ۲۹۸ وفاتش است عاداتا ممکن بوده کلینی از ایشان نقل بکند. چون وفات کلینی سی سال بعد از ایشان است، البته کلینی از ایشان نقل نکرده است. در کتب اهل سنت روایات ایشان هست. اهل سنت ایشان را، عده ای از اهل سنت ایشان را وضاع می دانند نه فقط ضعیف. تصادفا یک حدیث دیگر هم من در خطب موضوعات ابن جوزی در فضائل حضرت زهرا، جلد اول ابن جوزی اگر هم بخواهید نگاه بکنید صفحه ۴۱۶ یک حدیثی را با سند نقل می کنند از همین غلابی، از همین شعیب ابن واقد، از همین حسین ابن زید، سند همین، لکن به جای امام صادق عبدالله ابن حسن نقل می کند که عرض کردیم عبدالله ابن حسن پسر حسن مثنی است و حسن مثنی خودش داماد امام حسین سلام الله علیه است و عبدالله ابن حسن جز پیرمرد ها، حتی به لحاظ سنی از امام صادق بزرگتر است مثلا عبدالله ابن حسن از حضرت باقر هم بزرگتر است از پدر امام صادق چه برسد به خود امام صادق و لذا جز شیوخ بنی هاشم در مدینه حساب می شود.

عرض کردیم زیدی ها بعد از زید به یحیی مراجعه کردند، بعد از شهادت یحیی در جوزجان به این عبدالله، اصلا زیدیه را به سادات حسنی آوردند یعنی حرکت زیدیه که یک حرکت مسلحانه بود و معتقد به قیام مسلحانه بودند این رفت در تشکیلات حسنی ها، همین زیدیه هم که الان در یمن است حسنی اند، معظم زیدیه یمن ساداتشان حسنی اند. اصلا در سادات حسنی رفت و لذا عرض کردیم در سال های بعد از قیام زید در مدینه که اشکالات بر علیه بنی امیه زیاد شد وقتی بدیل بنی امیه مطرح می شد که اگر بنی امیه رفتند کی بیاید در مدینه سه چهره اساسی همیشه مطرح بود: عباسی ها ابراهیم ابن امام را مطرح می کردند که برادر منصور و سفاح بود و حسینی ها هم و شیعیان کوفه حضرت صادق را مطرح می کردند، از سادات حسینی به اصطلاح و زیدی ها هم عبدالله محض را که این از حسنی ها بود. بعد هم همین حسنی ها مبارزه با منصور را و بعد با بنی عباس را به عهده گرفتند. پسر ایشان محمد

است که کشته شد، پسر دیگر ایشان ابراهیم است که آن هم کشته شد. این ها قیام مسلحانه را بچه های عبدالله. این حدیث آن جا را حسین ابن زید از عبدالله نقل می کند، این جا از امام صادق نقل می کند. سند یکی است، خیلی عجیب است، بعد هم ابن جوزی می گوید که این محمد ابن زکریا وضاعٌ، کان یضع الحدیث. البته عرض کردم ابن حبان می گوید ثقةٌ، اگر یروی عن ثقة قابل قبول است، از مجهول نقل بکند قابل قبول نیست، این جا هم از مجهول نقل کرده.

ما یک بحثی را مطرح کردیم چون به مناسبت می خواهم عرض بکنم که مثلا روایات ابوسمینه که کذاب و اشهر الکذابین در کافی است، من گفتم امروز این نکته را عرض بکنم، این در اهل سنت هم هست، فقط اهل سنت رجالی بحث می کنند بنده فهرستی، فرقیان این است. همین جا دارد جناب مستطاب محمد ابن زکریای غلابی می گویند اگر از ثقات نقل می کنند قبول می کنیم، از مجاهیل نقل می کند قبول نمی کنیم. این رجالی است. ما آمدم گفتیم ابوسمینه نقل می کند قابل قبول است چون طبیعت شیعه در قم چون در قم بحث رجالی نمی کردند، نکته حدیث شناسی می کردند، کتاب شناسی می کردند، آن مطلبی را که من عرض کردم برای عده ای شاید تصور سخت بود می خواهم بگویم این اصطلاح علمی است، خیال نکنید که من در آوردی بنده است. فقط نکته اش این است در قم چون روی کتاب و نسخه کار می کردند ولو راوی آن نسخه فرد ضعیفی بود قبول می کردند، با شواهد مقابله می کردند، این جا این ها رجالی بحث کردند. البته حالا چرا از ثقة نقل بکنند؟ شاید مثلا ایشان می ترسید اگر بخواهد از ثقة نقل بکند بعد به آن آقا بگویند دروغ گفته، خواهی نخواهی از ثقة دروغ نقل نمی کرده اما از انسان مجهول کسی نمی شناخت، از مجهول، غلط نقل می کرد. حالا مشکل این جاست که از مجهول هم نقل می کند، همین محمد ابن زکریا، عرض کردم خوب دقت بکنید ما مشکلی که الان داریم که انصافا هم این جور مشکلات حل نمی شود مثلا اهل سنت یا ضعیف یا وضاعش می دانند. مرحوم نجاشی مدحش می کند، عده ای هم که توثیقش کردند. ما در این مسئله، آن ها یضع الحدیث.

البته دارند و در صحاح ست کلا از حدیث نقل نکرده. اصلا سکونی را من برایتان نقل کردم، بالاتفاق کذاب نوشتند، من ندیدم یکی از اهل سنت راجع به سکونی توثیق بکند. حالا این آقا را بعضی ها توثیق کردند، آن آقا را بالاتفاق، اما در ترمذی نه، ابن ماجه

از سکونی حدیث دارد، بالاتفاق کذابش می دانند. حالا این را بالاتفاق کذاب نمی دانند اما در صحاح ست از محمد ابن زکریا هیچ حدیثی وجود ندارد.

تعبیر اخباری را هم عرض کردم، این تعبیر اخباری را سنی ها هم دارند، الان بعضی از علمایی که اهل ادبند می گویند اخباری ها صحیح نیست، صحیحش خبری باید بگوییم. خیلی خب این هم بحث لغوی. الخبری أو الاخباری این هم بحث لغوی که آقایان دارند فکر می کنند.

عرض کنم که مراد از اخباری در آن زمان را من توضیح بدهم: آن یروی کل ما سمعه، بدون تحقیق و تمحیص، این را اخباری می گفتند مثلاً این در فلان کتاب هست، این در کتاب مدینه المعاجز هست، هر چه در هر کتابی آمد این را اخباری می گفتند، اصطلاح اخباری یعنی این

در مقابل کسانی که فکر می کردند، ضابط بودند، حساب می کردند، مقایسه می کردند، این را ویش ثقه است؟ ثقه نیست؟ کس دیگر این را نقل کرده؟ مقارنه با حدیث دیگر. این را محدث ضابط می دانستند، اخباری آن یروی کل ما سمعه پس این جناب محمد ابن زکریای غلابی که متأسفانه در سند این حدیث واقع شده است یروی کل ما سمعه، این هم نکته. چون چند تا نکته است حالا ما فعلاً بگوییم که بحث به این جا رسیده

یک بحث خیلی سنگینی هست که ما سابقاً هم متعرض شدیم، آقایان هم متعرض شدند. شیخ صدوق در کتاب فقیه مثلاً می گوید روى زرارہ. در آخرش هم در مشیخه گفته ما کان عن زرارہ، به این اسناد، حالا از کتاب حریر هم هست، باسناده. بعضی جاها در صدوق دارد روى عن زرارہ. یک بحثی که شده این است، این بحث بیشتر بین ما الان مطرح شده، در سابق بود اما مطرح نبود، این بحثی که الان شده اگر جایی گفت روى عن زرارہ این هم به مشیخه برگردیم؟ یا این ضعیف است مرسل است؟ اگر گفت روى عن زرارہ به مشیخه برگردیم؟ ما کان فیه عن زرارہ. اما اگر روى عن زرارہ این مرسل است، این دیگه به مشیخه بر نمی گردد.

پرسش: اصلاً از کجا بفهمیم که روى است یا روى

آیت الله مددی: خود فقیه

پرسش: اعراب ندارد که

آیت الله مددی: رُوی عن زرارہ، بدون آن که این قدر حواس ما جمع است که، خدا نکند، رُوی زرارہ معنا ندارد

البته این مطلب اشکال اجمالا وارد است، الان نسخ فقیه در بعضی از موارد مختلف است، در بعضی هایش عن هست در بعضی هایش نیست اما این کم است. من الان نسبت نمی توانم بدهم شاید آنی که من همین جوری برخورد کردم مثلا شاید به ده مورد هم نرسد. حالا فرض کن پانزده مورد، آن هایی که من ندیدم، بیست مورد. یک مواردی در فقیه هست که کلمه عن را در گروه نوشته، نسخ مختلف است. در بعضی هایش رُوی زرارہ است، در بعضی هایش رُوی عن زرارہ است، این هم هست، این را هم من قبول دارم. اما آن جایی که مسلم هست مثلا رُوی عن زرارہ. عرض کردیم به لحاظ تاریخی الان علمای ما خب عده ای گفتند اگر گفت رُوی عن زرارہ این مجهول است، طریق مرسل است چون در مشیخه گفته کل ما کان عن زرارہ، عن زرارہ یعنی رواه زرارہ اما إذا رُوی عن زرارہ باشد چون می گوید از زرارہ نقل شده. پس این اسناد به زرارہ نمی شود داد. اگر گفت رُوی زرارہ، طریقتش هم به زرارہ صحیح است پس اگر گفت رُوی زرارہ حدیث صحیح است، اگر گفت رُوی عن زرارہ حدیث ضعیف است، مرسل است، این یک مبنایی است که بعضی ها دارند.

بعضی ها هم گفتند فرق بین رُوی و رُوی نمی کند، عرض کردم در بعضی از این کتاب هایی که چاپ شده نوشتند این تفنن در عبارت است که بگویند رُوی عن زرارہ یا رُوی عن زرارہ، تفنن!! شاید مقرر اشتباه نوشته، این خیلی بعید است یک فقیه جلیل القدری مثل صدوق تفنن در عبارت داشته باشد. حالا بگویم فرق نمی کند.

و عرض کردم کرارا و مرارا و تکرارا، من جمله مرحوم آقای خوئی عقیده شان این بود که فرق نمی کند. کرارا ما در درس از ایشان شنیدیم، نکته اش هم این بود که آن کلمه ای که می گوید و ما کان فیه عن زرارہ اطلاق دارد، شامل هر دو می شود. فعلا در این کتاب از زرارہ این هست، حالا می خواهد رُوی عن زرارہ باشد یا رُوی عن زرارہ، بالاخره از زرارہ هست دیگه. ما کان فیه عن

زراره، این شاملش می شود، آنی که من از آقای خوئی در درس کرارا شنیدم این بود و من توضیحاتش را عرض کردم، دیگه اجمالا بگویم:

اصلا این بحث ما که بیایم این سند ها را بررسی بکنیم اولین بار در فقه شیعه قرن هشتم است توسط علامه. کتاب در قرن چهارم است. این کار در قرن هشتم شد، اولش علامه است، علامه رحمه الله فرق نگذاشته، خوب دقت بکنید. یعنی اگر حدیث رُوی عن زرارہ بود می گفت رُوی الصدوق فی الصحیح عن زرارہ، جایی که رُوی است با رُوی، خوب دقت کردید؟ پس اولین بار این است، البته من توضیحی در علامه ندیدم که بگوید چرا فرق نمی کند، عملش را عرض می کنم. من از آقای خوئی توضیحش را در درس این طور شنیدم، شاید گفته ما کان فیه عن زرارۃ یعنی ما کان فی الکتاب، حالا رُوی عن زرارہ باشد یا رُوی عن زرارہ. یعنی مرحوم آقای خوئی به اطلاق عبارت ما کان فیه عن زرارہ، تمسک به آن.

علامه چرا این نکته را فرمود؟ من آن را هم نمی دانم اما این در کتاب علامه هست مثلا علامه در مختلف می گوید رُوی الصدوق فی الصحیح. وقتی مراجعه می کنیم رُوی عن زرارہ است.

پس اولین کسانی که در شیعه دست به تنقیح و ارزیابی حدیث فقیه زدند فرقی بین رُوی و رُوی نگذاشتند، این روشن؟ بعد مرحوم صاحب وسائل، صاحب وسائل هم فرق نمی گذارد، در هر دو می گوید الصوق باسناده عن زرارہ، دلیلش هم ننوشته، ما در وسائل ندیدیم اما صاحب وسائل فرق نمی گذارد، حالا قبل از صاحب وسائل مجلسی پدر در شرح فقیه، ایشان هم فرق نمی گذارد. پس مجلسی پدر هم در شرح من لا یحضره الفقیه رُوی عن زرارہ باشد یا رُوی عن زرارہ باشد می گوید فی الصحیح. هر دو را یکی حساب کرده. دلیلش هم الان، من چون کتاب روضة المتقین را نسبتا دیدم، نمی خواهم بگویم زیاد اما یادم نمی آید ایشان فرق بین این دو تا را جایی نوشته باشد.

پس بنابراین از قرن هشتم که این کار بین اصحاب ما شروع شد، حالا مثلا گاهی مرحوم شیخ طوسی روایت فقیه را می آورد اما نمی نویسد فی الصحیح، فی الضعیف نمی نویسد. از قرن هشتم که این کار شروع شد روایات فقیه را آمدند ارزیابی کردند که اولین کسی

.....  
که در فقه این کار را کرد علامه است یعنی دایی ایشان محقق صاحب شرائع این کار را نکرده. علامه این کار را کرده است. علامه که این کار را شروع کرد فرق بین روی و روی نگذاشتند. تا معاصرین ما مثل مرحوم آقای خوئی، من در این رساله لا ضرر دیدم آقای سیستانی حفظه الله هم همین را نوشتند که فرقی نمی کند. حالا من خب با ایشان خیلی نزدیکیم، یادم است در درس از ایشان شنیده باشم اما چون در رساله لا ضرر چاپ شده فعلا، اما درس آقای خوئی زیاد شنیدیم که ایشان، دلیلش هم این بود، دلیل آقای خوئی.

آن وقت ادله ای که اقامه شده برای این که فرق نمی کند چند تاست، یکیش هم این است، حالا نمی خواهم وارد بحث بشوم. یک نکته ای است که شاید احتمالا دیدم مرحوم آقای سیستانی یا شنیدم، البته به ذهن خودم هم بود، سابقا هم من می گفتم اما نمی دانم از کسی شنیدم یا فقط خودم. یک نکته ای در کتاب فقیه است در کتاب فقیه گاهی طریق خودش را به شخص می نویسد، دقت کردید در مشیخه، وقتی به فقیه نگاه می کنیم یک روایت بیشتر ندارد. همان یک روایت هم به لفظ روی است. نمی شود بگوییم ایشان طریقه را نوشته و اصلا بهش مراجعه نکنیم، یکیش هم همین جاست، یعنی تمام مقدمات برای این بود. ایشان در آخر مشیخه چون مشیخه هم به ترتیب خود کتاب فقیه است. اواخر مشیخه دارد و ما کان فیه عن شعیب ابن واقد، بعد طریقه را نوشته. چون عرض کردیم مشکل دارد طریقه را نوشته.

در کل کتاب واقد از شعیب ابن واقد یک روایت است، آن هم همین است، آن هم با روی است. دقت فرمودید؟ احتمال هم می دهم چون دلیل لا ضرر این مطلب را ننوشته، شاید در مذاکره ای یا خودم به آقای سیستانی گفتم، در بحث علمی نبود و إلا چاپ می شد، شاید در مذاکره ای بود که این دلیل باشد که فرق بین روی و روی نمی کند. و غیر از این هم چند مورد است، من به نظرم سه مورد دیدم. سه مورد را من به نظرم دیدم، علی ابن عبید الله مرافقی، یک همچین اسمی. آن هم یک حدیث دارد آن هم روی دارد. در کتاب فقیه حالا بعد آقایان مراجعه بکنند، من سه مورد به ذهن خودم، دو تایش که یقینی است، به نظرم من سه مورد دیدم که ایشان طریق در مشیخه دارد، در فقیه هم یک دانه حدیث دارد. همان یک دانه هم با روی است.

پرسش: شاید رُوی اشاره به ضعف طریق باشد

آیت الله مددی: بعد با ایشان مذاکره بفرمایید

علی ای حال روشن شد چی می خواهم بگویم، گفتم که بعضی از نکات را این جا بگویم چون این خودش یک بحثی است، این یکی از دلائل که ما اگر بگویم ما کان فیه شامل رُوی نمی شود خب این باید لغو بشود چون اصلا در فقیه نیست، روایت شعیب ابن واقد نیست، حالا روایت زراره در فقیه زیاد است، بیشترش رُوی زراره است، مواردی رُوی عن زراره. این مشکل ندارد اما وقتی می گوید ما کان فیه عن شعیب ابن واقد، یک دانه حدیث هم بیشتر نیست همان یک دانه هم رُوی است. پس این خودش، این نکته تحلیل علامه و مرحوم مجلسی و مرحوم صاحب وسائل این نکته مهم ترین نکته است که نشان می دهد که رُوی و رُوی به یک معناست و إلا باید بگویم کلام ایشان لغو است، در این موارد لغو است. این دیگه به آن نمی خورد.

عرض کنم که اجمالا این که مرحوم صدوق اولاً جایی که رُوی دارد و رُوی اعتماد کرده که ظاهراً اعتماد کرده، نمی شود انکار کرد چون اول مشیخه گفته جمیع روایاتش را من قبول دارم، حجة بینی و بین الله، این را که بلا اشکال گفته. اعتماد که کرده اما این که بگویم از نظر فنی رُوی و رُوی و از نظر تعبیر علمی یکی باشد خیلی مشکل است، فوق العاده مشکل است. این که فرقی به ضعف باشد آن که خیلی مشکل است، این که حالا فرق به چی باشد این بنده صاحب تقصیر چند تا احتمال در موارد مختلف دادیم. در این جور موارد مثل همین مورد شعیب ابن واقد احتمالی که به ذهن ما آمده اشاره به این باشد که این حدیث را من قبول دارم لکن مشایخ قم قبول نکردند. عرض کردم این را جایی ننوشته و تاریخش را هم ما گفتیم، مشایخ ما هم نگفتند، این با تتبعی است که خود من، من مسئول هستم، چون می گویم نقل بکنم چون گاهی می گویند این آقا بد فهمیده، حالا به من بگویند به هر حال مسئول این کلام منم، از کسی نقل نمی کنم.

آنی که من با تتبع در کتاب فقیه به او رسیدم درست هم هست. آن چه که در کتاب فقیه عن شعیب ابن واقد نقل کرده با همان سندی است که در آخر کتاب آمده، در مشیخه آمده. آن سند هم وضعش روشن است، اسم آن را هم ما گذاشتیم جزء در مثلاً مجموعه سنن

پیغمبر، یک جزئی بوده، چون همه اش مناهی نیست، غیر مناهی هم دارد. چون اولش نهی است و معظمش هم نهی است بهش مناهی  
النبی گفتند. خود صدوق همین را گفته، فی خبر فیہ جمله من مناهی النبی، لکن غیر نهی هم توش دارد.

خود این محمد ابن زکریا مثلاً کتاب فی فضائل فاطمة و برّها، تصادفا حدیثی که گفتند ابن جوزی در موضوعات نقل کرده یک  
حدیثی است در ازدواج حضرت زهرا که پیغمبر خطبه ای خواندند، الحمد لله المحمود بنعوتہ، این خطبه ای است که آقایان می خوانند  
پیغمبر برای خطبه عقد حضرت زهرا با امیرالمومنین این را این نقل می کند، بعد ابن جوزی می گوید این حدیث موضوع است،  
مجموع است، ایشان اصلاً کتابی فی فضائل فاطمة دارد. احتمالاً از آن کتاب باشد. احتمالاً یک جزئی هم داشته که مثلاً این احادیث  
امام صادق را جذب کرده پس دقت بفرمایید ذهن خودم را خدمتتان عرض میکنم:

من فکر می کنم و انصافاً هم کار خوبی است، مشایخ ما این را قبول نکردند. مخصوصاً ابن الولید اما صدوق روی نظر خودش قبول  
کرده

عرض کردیم صدوق در بعضی از جاها در کتاب خصال دارد هذا حدیث صحیح، یا در علل الشرائع، اصلاً تصریح می کند قال محمد  
ابن علی ابن حسین مصنف هذا الكتاب هذا حدیث صحیح. خوب دقت بکنید. در فقیه هم بعضی روایات را دارد و هذا اصح الروایتین  
فی زیارته علیه السلام. اصح الروایتین دارد، حدیث صحیح، عرض کردیم صحیح در اصطلاح صدوق این صحیح ما نیست، صحیح  
علامه نیست، صحیح یعنی معتبر به مجموعه شواهد متنی و فهرستی و رجالی و متن روایت و تلقی به قبول و قواعدی که با مذهب ما  
جور در می آید. با مجموعه شواهد فهرست و سند و مصدر و همه را با همدیگر حساب کردن و برای من قابل قبول است. مراد از  
صحیح پیش ایشان این است، غیر از صحیحی که علامه می گوید

مثل همین راهی را که ما رفتیم، پس بنابراین دقت بکنید من معتقدم صدوق این حدیث را آورده و قبول داشته و مشایخ قم هم  
قبول نداشتند.

یک نکته دیگه هم بگویم و تمامش بکنیم، نکاتی است که معلوم نیست به این زودی پیدا بشود، عجیب این است که بعد از این که مرحوم صدوق در اول سند به شعیب ابن واقد می آورد که عرض کردم محمد ابن زکریاست بعد در آخرش که حدیث تمام می شود که ده دوازده صفحه است، حدیث که تمام می شود بعد از تمام شدن حدیث می گوید قال محمد ابن زکریا، قال شعیب ابن واقد، به حسین ابن زید گفتم این حدیث خیلی طولانی است، چه حدیثی است این قدر طولانی؟ هذا حدیثٌ طویل. حسین ابن زید می گوید من این را از امام صادق شنیدم از کتابی که املاي رسول الله به خط علی است. اصولا حسین ابن زید جز کسانی نیست که کتاب علی را دیده باشد، عده ای از اصحاب ما کتاب علی را دیدند، آن وقت حالا آن بحث امامی است، بحث شیعی است، یک نکته فنی که زیاد گفته می شود این را من عرض بکنم، اول سند آورد، گفت حسین ابن سعید عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن رسول الله، دقت کردید؟ بعد گفت این یک کتابی بوده که رسول الله املاء کردند علی ابن ابی طالب نوشتند. این همان اشکال بخاری به امام صادق است. می خواستم این را بگویم، بخاری در وثاقت و عدالت و جلالت شان امام صادق اشکال ندارد، اشتباه نشود. بخاری اشکالش این است که احادیث جعفر ابن محمد عن ابیه مرة قال سماعٌ و مرة قال کتابٌ، همین اشکال بخاری به عمرو ابن شعیب است، همین که توش الان بحث می کنیم. این را می خواهم از نظر فنی بگویم چون در اول سند گفت عن جعفر ابن محمد عن ابیه عن آبائه یعنی سند دارد، آخرش گفت نه امام صادق گفت یک کتابی است که رسول الله گفتند جد من نوشتند، این می خواهم نکته را بگویم، بخاری این ها را قبول نمی کند. نکته فنی بود. حالا پیش ما ارزشش بالاتر می شود، وقتی امام صادق کتاب امیرالمومنین را نقل بکند. می خواهم تفکر را به شما بگویم چون در این جا آمده نکته را همین جا بگویم.

پرسش: بیخود قبول ندارد

آیت الله مددی: بیخود قبول ندارد. حرف شما را قبول می کنم

نه می خواهم بگویم بدانید طرف برداشت چیست، بیخود قبول ندارد، راست هم می فرمایید، بیخود قبول ندارد. می خواهم مبنا را توضیح بدهم چون دیدم این جا جایش است چون به این زودی حدیثی پیدا نمی کنیم که واجد این خصوصیت باشد پیدا نمی کنیم. این

.....  
همان اشکال بخاری است و لذا بخاری در تاریخ کبیرش از امام صادق نقل می کند، در صحیحش نقل نمی کند. بخاری از عمرو ابن شعیب در صحیحش نقل می کند از این صحیفه نقل نمی کند، می گوید این مرة قال سماعٌ و مرة قال صحیفه، این حدیث الان در کتاب ما همین طور است لذا در کتاب های ما متعارف نیست این طور باشد. تصادفا در کتاب ما اگر کتاب علی باشد و امام صادق این ارزش را بالا می برد، فوق العاده بالا می برد. من می خواهم مبنا را بگویم چون می دانید هدف من مجموعه آن چه که در دنیای اسلام تا این قرن پانزده رسیده است.

آن اشکال بخاری یکی از مصادیقش همین است چون در اول سند آورد، گفت عن ابیه عن آبائه، بعد می گوید، گفت امام صادق به من گفت املائی رسول الله و خط علی، یعنی کتاب. دقت فرمودید؟ این اشکالی که به بخاری کردند نکته فنی در کلام بخاری این است. اگر کتاب باشد قبول نمی کند، سماع باشد قبول می کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین